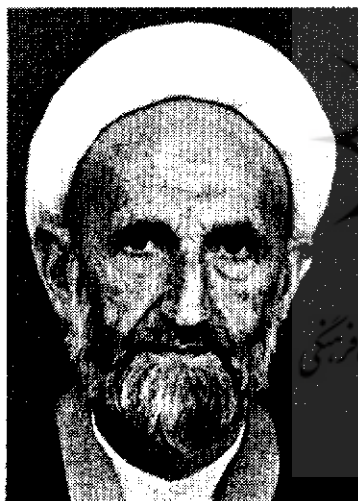
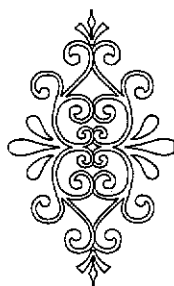


گفت و گویا
حضرت آیت الله
حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی
 (دام عزه)



قرآن کریم مشعل فروزان هدایت است و چشمه سار زلال حقیقت.

قرآن کریم مرجع و مستند معارف و مبنا و منبع تفکر ماست. افزون بر آنکه قرآن خود همگان را بر تدبیر در آیات آن فرا خوانده است، رسول الله (ص) و پیشسویان الهی بسی بر تعمق ورزیدن در آیات الهی تأکید کرده اند و امت اسلامی را به در نگریستن در آموزه های آن فرا خوانده اند.

از آغازین سال های تاریخ اسلام، بیدار دلانی آیات الهی را محور بحث و فحص قرار دادند و از آبشخور زلال هدایت الهی، جست و جوگران را سیراب ساختند. نگرش سیر تاریخی این همت ها و توجه ها، به تعلیم و تعلم قرآنی در قالب حلقه های قرائت، تفسیر و جز آن بسی شورانگیز است؛ که برنمودن آن مجال بس فراخ می خواهد.

در حوزه ها نیز همواره عالمانی بر این مهم همت می ورزیدند و در کنار بحث ها و درس های دیگر می کوشیدند مشعل قرآن را فروزان نگه دارند و طالبان معارف حق و قرآن را یاری رسانند. این گونه کسان، گو اینکه بسیار نبوده اند، اما همت والایی داشتند و

دل آکنده از عشق به قرآن و نگاهی فارغ از چه و چه های زندگی و موقعیت ها و... حضرت آیت الله حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی - دام ظلّه العالی - از این گونه کسان بود. او سال ها در حوزه علمیّه قم بر کرسی تدریس و تفسیر قرآن می نشست و با بیانی نافذ و تحلیلی گویا و گیرا آیات الهی را تفسیر می کرد. اشراف ارجمند وی به ادب عربی و عشق جوشان او به حقایق قرآنی و ثقلین که بارقه هایی است از سال ها همدمی و همبری با مضجع شریف و مطهر حضرت ابوالحسن الرضا - علیه آلاف التحیه و الثناء - و بهره وری از زلال سرچشمه مدرسان و استادان والامقام مکتب خراسان، این امکان را برایش به وجود آورده است که با نگاهی ژرف و به دور از تأثیر پذیری های گونه گون، حقایق الهی را از آیات قرآن برکشد و بر آموزه های والای آن دست یابد.

«بیّنات»، به پاس سال ها تلاش در تبیین آیات الهی و ارج گذاری به کشش و کوشش های ارجمند این بزرگوار در تعلیم حقایق قرآنی، سازماند چنان دانست که در این شماره با این استاد ارجمند و مفسر جلیل قرآن به گفت و گو نشنید. استاد در پاسخ به سؤال های بیّنات از زندگانی، تحصیل، چگونگی روی آوردن به قرآن، ضرورت گسترش آموزش حقایق قرآنی، عناصر مؤثر در فهم قرآن و... جز آن سخن گفته اند.

برای استاد طول عمر توفیق تداوم خدمت به معارف قرآن و برای تمام جست و جوگران معارف الهی و قرآنی توفیق بهره وری از آموزه های آفتاب گون آیات الهی را آرزومندیم.

«بیّنات»

بیّنات: در ابتدا، لطفاً مختصری از زندگی خودتان را بیان فرمایید.

استاد: بسم الله الرحمن الرحيم در ابتدا این نعمتی که خدای متعال به شما عطا کرده که مجله ای درباره قرآن و مسایل مربوط به آن را نشر دهید و با نام مقدس حضرت رضا علیه السلام اقدام کرده اید، تبریک می گویم از دو جهت: یکی به نام مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ثقل اصغر و یکی هم درباره ثقل اکبر، قرآن. آن دو چیزی که حافظ اسلام و مسلمین است که به لطف خداوند شما به دامن آن دو افتاده اید. آرزومندم که توفیق بیشتری پیدا کنید.

در ضمن، این چند شماره ای که از نشریه شما منتشر شده است به حمد الله احساس می شود روبه رشد است و صاحبان قلم و قرآن پژوهان رو آورده اند و مقالات سودمندی را در اختیاران قرار می دهند. این نعمتی است که حدس می زنم به عنایت خود حضرت رضا علیه السلام باشد.

اما راجع به سؤال شما، من در سال ۱۳۰۴ در زادگاهم بروجرد به دنیا آمدم و تا ده سالگی در آنجا بودم و به رسم آن زمان به مکتب خانه رفتم. در حدود سال ۱۳۱۴ به مشهد رفتیم که در آنجا به لطف الهی رحل اقامت افکندیم. پس از تمام کردن کلاس های ابتدایی، به بعضی کلاس های دبیرستان شبانه رفتم و جهت کمک به پدرم مشغول کار نیز بودم. در حدود سال ۱۳۲۱ به معاهد علمی حوزوی راه یافتیم و در محضر اساتید آن زمان، مقدمات، مغنی، مطول را گذارندم. رسائل، مکاسب و کفایه را نزد حاج شیخ هاشم قزوینی (ره) و نیز حدود یک سال درس خارج ایشان را در مشهد دیدم.

در سال ۱۳۲۷ برای درک درس حضرت آیت الله العظمی بروجردی راهی قم شدم، در درس های فقه ایشان و تفسیر علامه طباطبایی و ... شرکت کردم و از محضر بزرگانی بهره مند گشتم. در این اثنا با امام (قدس سره) آشنا شدم و یک دوره خارج اصول و مکاسب را نزد ایشان گذارندم و ضمناً هم مشغول بحث های علمی در حوزه علمیه قم بودم، مکاسب و مدت مدیدی تفسیر تدریس می کردم. سوره هایی از قرآن را تفسیر کردم که نوشته های آن نزد دوستان موجود است تا اینکه مسلمانان ایران را حیات جدیدی فراگرفت و نعمت بزرگ انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد. در ایام پیروزی انقلاب هم در این نعمت بزرگ الهی به اندازه سهم یک مورچه، به فضل خداوند نصیب ماهم شد، تا اینکه امام (ره) تشریف فرما شدند و انقلاب به پیروزی رسید. امام فرمودند بیا برای شورای نگهبان. من تعلل کردم زیرا درس و تفسیر، به نظر من از داخل شدن به این امور اولی بود. ایشان هم تصدیق کردند و مرا معاف داشتند. پس از یکی دو ماه، دوباره مرا احضار کردند که بیا برای شورای نگهبان، باز من دلیل قبلی را آوردم و امام تصدیق کردند. برهه ای از زمان گذشت، دفعه سوم احضار کردند و مطلبی فرمودند که دیگر جای استدلال نبود، فرمودند به آن کارها هم می رسی، من هم سمعاً و طاعة گفتم و وارد شدم و تا الآن که در محضران هستم به این کار ادامه می دهم.

بیانات: لطفاً چگونگی رو آوری خودتان را به علوم قرآن و تفسیر بیان فرمایید.

استاد: باید عرض کنم که بحث در ادبیات عرب که در اوایل جوانی بیش از مقدار متعارف که در مدرسه ها متداول است، وقت مصرف می کردم و با کتب مشهور ادبیات مثل البیان و ادب الکاتب و غیر آن سروکار داشتم، تالو قرآن را در مباحث ادبی و لغوی آنها می دیدم لذا انگیزه ای در روحم پیدا شد که دنبال آیات قرآن را بگیرم و به مناسبت، به تفسیرها مراجعه می کردم و با سنجیدن اقوال مفسران، شوق تحقیق در تفسیر قرآن در من پیدا شد. بعداً دیدم یکی از چیزهایی که خیلی لازم است، حفظ قرآن است زیرا احاطه به قرآن در تفسیر آن اثر دارد. انسان بر اثر حفظ قرآن به مطالبی دست می یابد که هنوز در تفسیرها نیامده است. که از باب نمونه در «یؤمنون بالغیب» این کار را کرده ام و نیز در «هدی للمتقین» این کار شده و جمع آوری هم شده است. شاید ان شاء الله در آینده موفق شوم این مباحث را در اختیار شما قرار دهم.

این جانب به توفیق خداوند در سن جوانی سوره های جزء آخر و جزء ما قبل آخر قرآن کریم را از بر کردم و در سن بالا، حدود پانزده، شانزده سال پیش تمام قرآن را حفظ کردم، خداوند مدد کرد.

بیانات: حضرت عالی تأثیر علوم قرآن را در فهم قرآن چگونه ارزیابی می کنید؟

استاد: بعضی از مباحث علوم قرآن در فهم قرآن تأثیر بیشتری دارند و آنچه از همه مؤثرتر است، دانستن تاریخ قرآن و تاریخ نزول سوره های قرآن است. گرچه بعضی از آقایان تاریخ قرآن نوشته اند اما هنگام تفسیر از آن غفلت کرده اند، در حالی که اگر آن را در تفسیر قرآن به کار بگیرند، وضع تفسیر خیلی عوض می شود. از باب نمونه، مواردی را یاد آور می شوم. در تفسیر «ذلک الکتاب لا ریب فیه» اگر تفاسیر را ملاحظه کنید، می بینید هر کدام توجیهی کرده اند که با این که مردم ریب داشتند، پس چگونه قرآن می فرماید: «لا ریب فیه». از این رو برخی گفته اند: معنای آیه این است که اگر انسان، منصف باشد لا ریب فیه «لا ریب فیه»، اذنا نظروا بعین الانصاف» و یا اگر انسان عقل را بکار برد لا ریب فیه.

این ها حرف های خوب و متینی است ولی جمله «لا ریب فیه» اوج دیگری دارد که با توجه به تاریخ نزول قرآن می توان فهمید که «لا ریب فیه» برای همگان است حتی برای افرادی مانند ابوجهل هم لا ریب فیه است. به این بیان که اگر شما ملاحظه بفرمایید، می بینید در سه جای قرآن درباره قرآن «لا ریب فیه» آمده است. اول در سوره یونس، دوم در سوره الم سجده و سوم در سوره بقره.

اول مرتبه ای که لا ریب فیه گفته شده در سوره یونس است که در بحث تاریخ قرآن با عنوان پنجاه و یکمین سوره و سوره هود پنجاه و دومین سوره ثبت شده است، ولی به نظر بنده سوره هود پنجاه و یکم و سوره یونس پنجاه و دوم است و تاریخ نویسان اشتباه کرده اند که در اینجا به آن اشاره ای خواهم داشت.

بنابراین جمله «لا ریب فیه»، اولین مرتبه در سوره یونس (پنجاه و یکمین سوره) و دومین مرتبه در سوره الم سجده (هفتاد و پنجمین سوره) و سومین مرتبه در سوره بقره نازل شده است که سوره بقره اولین سوره ای است که در مدینه نازل شده است و به حسب نزول آسمانی و در ارتباط با نزول مجموع قرآن هشتاد و هفتمین سوره است.

از طرف دیگر باید توجه داشت که قرآن کریم در مواردی مخالفان خود را به آوردن مانند قرآن دعوت کرده است. با توجه به تاریخ قرآن در می یابیم که ابتدا در سوره اسراء فرموده: «مانند قرآن بیاورید، «قل لئن اجتمعت الأنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا» (اسراء/ ۸۸/۱۷) و مرتبه دوم در سوره هود فرموده: «ده سوره مانند قرآن بیاورید، «قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین» (هود/ ۱۱/۱۳) و سومین مرتبه در سوره یونس فرموده که یک سوره مانند قرآن بیاورید، «قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین» (یونس/ ۱۰/۳۸).

در اینجا باید دقت کرد که خداوند کریم در سوره هود فرموده: «ده سوره بیاورید. چون عاجز شدند، در سوره یونس فرمود: اگر می توانید یک سوره بیاورید. با توجه به همین نکته است که می گویم سوره هود مقدم بر یونس است. زیرا نمی توان به مخالفان گفت حالا که در آوردن یک سوره عاجز شدید پس ده سوره بیاورید! این نکته ای است که آقایانی که تاریخ قرآن نوشته اند به آن توجه نکرده اند.

بنابراین مخالفان از آوردن مانند قرآن و نیز مانند ده سوره آن و حتی مانند یک سوره عاجز می شوند تا سوره یونس که دعوت به آوردن یک سوره کرده و مخالفان ناتوان شده اند و این سوره به حسب نزول پنجاه و یکمین سوره است، مطلب کاملاً آشکار می شود لذا در این سوره می فرماید: لا ریب فیہ و مرتبہ دوّم در سوره الم سجده است که هفتاد و پنجمین سوره است و حقانیت قرآن کاملاً روشن شده است و در سوره بقره که به حسب نزول بعد از آنهاست، بدون ریب بودن قرآن برای همگان به مراتب روشن تر شده است. بنابراین لا ریب با نظر به تاریخ نزول قرآن، روشن است و نیاز به تأویل هم ندارد.

با توجه به مطلب فوق، می توان گفت که اگر در بیان لا ریب فیہ، تاریخ نزول سوره ها را در نظر داشته باشیم قرآن برای همگان حتی برای آدم لجوج هم «لا ریب فیہ» می شود، زیرا آدم لجوج هم در می یابد که دیگر حجت از دستش گرفته شده است. لذا بنده در درس تفسیرم به دوستان توصیه می کنم که وقتی با آیات قرآن روبرو می شوید، متوجه باشید که الآن در مدینه یا در مکه هستید، در اوایل مکه یا در اواخر آن، چه آیات و سوره هایی قبل بوده و کدام بعد نازل شده است. دانستن این مطالب به انسان روشنایی می بخشد و در بحث های تفسیر باید به آنها توجه کرد.

من از آقایان پژوهشگران تقاضا دارم در تاریخ قرآن با نظرات استنباطی کار نکنند. مثلاً در همین مورد من وقتی این را دیدم متوجه شدم در تاریخ قرآن خللی است، به تکاپو افتادم بعد به ذهنم آمد نه خیر، هود مقدم است یا لا اقل آیه مربوط به تحدی مقدم است. بعد در مقام برآمدم، دیدم فهرست ابن ندیم هود را مقدم داشته است.

برای اینکه اهمیّت و تأثیر علوم قرآن بیشتر معلوم شود، به نمونه دیگری اشاره می کنم، در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم روایت داریم که «الرحیم بالمؤمنین خاصه» رحمت رحیمه خداوند اختصاص به مؤمنین دارد. شخص بزرگوار و ارجمندی می گفت: این روایت مخالف قرآن است و به ما دستور داده شده روایات مخالف با قرآن را نپذیریم زیرا در قرآن آمده است: «ان الله بالناس لرؤف رحیم» (حج/۲۲/۶۵) کلمه ناس آمده نه مؤمنین، اما در روایت فوق رحیم بالمؤمنین دارد.

این آقا، بزرگوار است و آدم اصولی بسیار عظیم الشانی نیز هست اما از آیه «ان الله لا

یغفر ان یشرك به» (نساء/۴/۴۸) غفلت کرده است زیرا براساس این آیه شریفه، مغفرت که از رحمت رحیمیه پروردگار است شامل مشرکین نمی شود و اختصاص به غیر مشرکین دارد. پیامبر هم استغفار کند، کافر به بهشت راه نخواهد برد «حتی یلج الجمل فی سم الخیاط» (اعراف/۷/۴۰)، اگر شتر به سوراخ سوزن وارد شد، کافر هم وارد بهشت می گردد. پس خداوند به همه رحیم نیست و رحیم به مؤمنین است فقط، گرچه رحمت عامه اش مال همه انسانهاست اما الطاف خاصه اش که شامل معرفت، توفیق، امداد غیبی و جز آن است، برای مؤمنین است. بنابراین روایتی که در کافی آمده است، مخالف آیات قرآن نیست بلکه موافق با قرآن است، زیرا آیه ان الله بالناس لرؤوف رحیم، به آیه ۴۸ و ۱۱۶ سوره نساء و آیه ۴۰ سوره اعراف تخصیص خورده است.

چه شد که آقای بزرگواری این معنا را فرمود و روایت را مخالف قرآن حساب کرد؟ مال این است که این عام تخصیص خورده و این آقا هم استاد اصولی است ولی متوجه به این آیه نشده است و آنچه انسان را از این گونه اشتباهات نگه می دارد حفظ قرآن است. حفظ و تسلط بر آیات قرآن این توجه را به انسان می دهد که این عام، مخصص دارد و مثلاً مخصص آن در کدام سوره است.

این نکته را بنده در تفسیر سوره فاتحه ای که به تازگی منتشر شده است متذکر شده ام و پیشاپیش از ناقدان ناصح تشکر می کنم که از نقدشان استفاده کنم. با نقد است که فکر رشد می کند و مطالب کامل می گردد.

بینات: به کتاب تفسیر سوره مبارکه حمد اشاره کردید، لطفاً برخی از نکات جدید آن تفسیر را برای خوانندگان بیان فرمایید.

استاد: بنده در تفسیر سوره فاتحه مطالبی را از خود آیات آورده ام که إن شاء الله برای دوستان مفید و جدید است و همه اش را با دقت بخوانید.

اکنون دو، سه نکته از آن مطالب را که در این گفت و گو بگنجد، بیان می کنم.

۱. می گویند: الرحمن الرحیم در سوره حمد با الرحمن الرحیم در «بسم الله الرحمن الرحیم» تکراری است، بنده یاد آور شده ام که این الرحمن الرحیم تکرار نیست. در بسم الله، الرحمن الرحیم بیان از «الله» است اما در الرحمن الرحیم مالک یوم الدین، الرحمن

الرحیم، بیان از «رب» است. رب یعنی کسی که تربیت می کند، رشد می دهد و تربیت هم به دو عامل نیاز دارد: خوف و رجاء. جمله الرحمن الرحیم برای رجاء است و جمله مالک یوم الدین برای خوف است.

رب، امکانات عامه را فراهم می کند، این نشانه رحمانیت است و الطاف خاصه را در کنار آن می آورد، این نشانه رحیمیت است. حساب هم می کشد که به خواب نروند، این مالک یوم الدین. بنابراین الرحمن الرحیم دومی با اولی فرق می کند و در دومی صفت برای رب است که مربی است، رحمان، رحیم و مالک یوم الدین است.

۲. نکته دیگری که می توانم یادآور شوم معنای ایاك نعبد است. حضرت علی علیه السلام

می فرماید:

عده ای خدا را عبادت می کنند برای ترس؛ که این عبادت عبید است و برخی به عنوان طمع بهشت عبادت می کنند، این عبارت تجار است و برخی به عنوان شکرانه عبادت می کنند و این عبادت احرار است (نهج البلاغه، حکمت/۲۳۷).

در جای دیگر از امام صادق علیه السلام یک قسم دیگر نیز بیان شده است و آن این است که گاهی عبادت برای حب است نه شکرانه و این عبادت کرام است. (کافی/۲/۸۴، ح ۵).

ما خواستیم این مطلب را از خود قرآن به دست بیاوریم، بدین صورت که ایاك نعبد، دیوار به دیوارش مالک یوم الدین است، اگر عبادت به خاطر ترس از جهنم است که در یوم الدین است، این عبادت عبید است و اگر به خاطر بهشتی است که در یوم الدین است، این عبادت تجار است و اگر عبادت به خاطر رحمان و رحیم بودن خداوند است، این عبادت احرار است. ولی اگر عبادت به خاطر الله است، این عبادت جمال و جلال است، عبادت حب است و در نتیجه عبادت کرام است. اینکه ائمه علیهم السلام می فرمایند ما مطالب را از قرآن در می آوریم، دقت کردم دیدم می توانیم اقسام عباداتی که در روایات آمده است به درستی و زیبایی از مالک یوم الدین، الرحمن الرحیم و... در آوریم.

۳. به جمله «ایاک نستعین» دقت کنید، این را می دایم که «ال» در الحمد برای استغراق است یعنی دیگر بنده کسی را نمی بیند و می گوید: همه حمد مال توست. لذا می گوید: فقط تو را می پرستیم، با کمک هایی که از مردم به من رسیده بود، مردم را

می دیدم ولی حالا می گویم. ایاک نستعین، همان گونه که حمدم برای تو بود، حالا می فهمم باید کمک هم از تو باشد. مقدم شدن ایاک هم به علت الف و لام الحمد است. چون تمام حمد مال توست و تمام امدادها هم از توست پس استعانت و کمک هم فقط از توست.

بعضی از اعظم فرموده اند: این آیه مربوط به خود این عبادتی است که الآن انجام می گیرد یعنی در این عبادت از تویاری می جویم. ولی نه، بلکه این عام است، این عبادت و همه عبادت ها را شامل می شود اصلاً ساختار ما این است، ساختار واقعی ما عبودیت است و درخواست. اگر یک لحظه از این حالت جدا بشویم آن موقع سقوط ماست، اگر یک جا گفتیم این مال خودمان است، اول در جازدن است.

۴. نکته بعدی اینکه تا قبل از ایاک، سخن با غایب بود. چرا تا به حال غایب بود و چرا حضور پیدا کرد؟ مثلاً الحمد لله رب العالمین، حالا ایاک نعبد. به این جهت است که تا آن موقع کائنات و موجودات حضور داشتند و من به اینها سرگرم بودم، اما اکنون آنها غروب کردند و آنکه در محضر حاضر است فقط خداست لذا مبدل به خطاب می شود.

۵. بحث مهم تری را که ما در تفسیر سوره حمد آوردیم و تا آن حد که من اطلاع دارم تاکنون در تفاسیر نیامده است درباره آیه صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین است که این را از الطاف الهی می دانم و سررشته این بحث مال طبری است. چهارده حدیث نقل شده که می گویند: مراد از مغضوب علیهم، قوم یهود است و مراد از ضالین، قوم نصارا است. گفتم نه، اصلاً هیچ نظر به یهود و نصارا ندارند، بله بر آنها تطبیق شده ولی کلی است و انحصار به آنها ندارد لذا در زمان امیر المؤمنین علیه السلام تطبیق به ناصبین و خوارج شد و ضالین برشکاکین تطبیق شد. زمان قبل هم راجع به یهود درست بوده، این زمان هم اگر ما مغضوب علیهم را بر آمریکا تطبیق کنیم درست است، ذوقی نیست که بگویند این را از ذوق عصر استفاده کردید. مال خود قرآن است.

ان شاء الله این بحث را ملاحظه خواهید کرد و اگر موفق شوم درباره آن مقاله ای جداگانه خواهم نوشت.

بیانات: جناب عالی که سالیان متمادی به تدریس تفسیر در حوزه علمیه قم اشتغال داشتید، لطفاً روش تفسیری خودتان را و نیز نکات برجسته و مهمی که دست یافتید بیان بفرمایید.

استاد: من در درس تفسیر دو، سه مطلب اصولی دارم و تا آنجایی که توانسته‌ام آنها را بکار بگیرم، نتایج خوبی به دست آوردم.

۱. برخورد آزاد و بدون پیش داوری با آیات قرآن کریم: مقصود این است که خودمان را در محیط نزول آیات بدانیم. آن‌گاه ببینیم از آیات چه می‌فهمیم یعنی با یک فکر حرّ و ذهنی آزاد و بدون اینکه از یک مکتب و مرامی نظریه و ایده گرفته باشیم، آیات را بر خود بخوانیم تا ببینیم آیات چه می‌خواهند بگویند. زیرا در ارتباط با فهم قرآن و روایات این ابزار بسیار توانمند و بایسته‌ای است. در این جهت هر چند که مفسران زحمت بسیار کشیده‌اند و لکن لازم است انسان قبل از مراجعه به اقوال آنان، خودش را در محیط قرآن ببیند و الا اگر ابتدا به اقوال مفسران رجوع کند، ناخودآگاه حلقه‌ی اسارت را به گردن می‌اندازد و حرّیت در فکر را از دست می‌دهد. بنابراین معنای حرّیت در فهم آیات، این نیست که به تفسیرها مراجعه نکند بلکه معنای این کلام، این است که خودش را مثل افرادی بداند که در صدر اسلام بودند و از آیات استفاده می‌کردند و سپس به فهم و اقوال مفسران مراجعه کند و از آنچه آنان گفته‌اند بهره‌مند گردد. شاید معنای آیه شریفه «افلا يتدبرون القرآن» هم همین باشد. تدبّر و تفکر در قرآن ایجاب می‌کند که انسان خود را مانند عرب‌های صدر اسلام، مخاطب قرآن بداند و به آیات گوش فرادهد و در آنها تفکر کند.

۲. آشنایی با ادبیات خالص عرب صدر اسلام: از این جهت لازم است به لغت‌های خالص مراجعه کند، مانند «مقایس اللغه» که مؤلف آن ابن فارس، مردی است فقیه در لغت و «مصباح المنیر». ولی کتاب‌های لغتی که بعد تألیف شده‌اند، چون با معانی جدید آمیخته شده، انسان را با معانی زمان وحی ارتباط نمی‌دهد و مطالب بعد

از زمان وحی را در ذهن می آورد. استفاده از این گونه لغت ها در تفسیر آیات، یکی از آسیب های درس های تفسیر است.

به عنوان نمونه، به لغت «تقوی» توجه کنید که از همان اوایل به معنای اتیان واجبات و ترك محرمات معنا شده است و الآن هم در اذهان همین است ولی در لغت خالص این طور نیست و تقوی معنای سلبی دارد، به معنای پرهیز کردن، پرهیز از آنچه آسیب است و از آنچه ممکن است انسان را از مسیر بازدارد. لذا تقوی در هر مورد مناسب با آن خواهد بود، در موقعی که منادی الهی مردم را به هدایت می خواند، تقوای مردم این است که گوش و چشم و دل را باز کنند؛ و بی تقوایی آنست که بی تفاوت و بی اعتنا از آن رد شوند. لذا قرآن از قول مشرکان نقل می کند که «لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» (ملک/۶۷/۱۰) قرآن نیز هدایت است برای متقین، «هدی للمتقین» یعنی آنانکه گوش و چشم و دل را بکار اندازند. قرینه اش این است که در همین سوره بقره، بعد از آنکه آیات درباره متقین تمام می شود بلافاصله درباره کفار می فرماید: «ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة» (بقره/۷/۲) نمی فرماید اینها واجبات را انجام ندادند و محرمات را مرتکب شدند بلکه می فرماید چشم و گوش و دل را بکار نمی برند و متقین در برابر اینهاست. بنابراین با توجه به لغت خالص، معنای زیباتری از تقوی به دست می آید که در سرتاسر قرآن جریان می یابد.

روی این جهت تقوی در ترك عادت نیز پیاده می شود مثلاً عادت کرده به شراب، می خواهد ترك کند. عادت، او را می کشاند و تقوی او را وادار به ترك عادت می کند.

در سوره مائده، راجع به کسانی که قبلاً آلوده به شراب بودند و اسلام آوردند و با اسلام، آن را ترك کردند سه بار تقوی ذکر می شود: «لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و أحسنوا والله یحب المحسنین» (مائده/۵/۹۳) با اینکه ممکن است به نظر آید که در ترك گناه، توبه کفایت می کند و دیگر تقوی لازم نیست ولی در آیه شریفه چون ترك عادت است و عادت انسان را با اصرار و اجبار، وادار به کار می کند، سه مرتبه تقوی ذکر شده است یعنی پرهیز از عادت.

درباره قصاص نیز قرآن می فرماید: اگر آدمی قاتل است، او را کشتید، با این عمل

خونتان حفظ می شود، بعد می فرماید: «لعلکم تتقون» (بقره/۲/۱۷۹). نمی توان گفت، آدم کشی تقوی است، یعنی انجام واجب و ترك حرام است بلکه قصاص، پرهیز از آدم کشی است.

درباره یهود نیز آمده است که آنها به عهدشان وفا می کنند و خدا متقین را دوست دارد که تقوا در اینجا دوری از عهدشکنی است.

این برداشت از تقوا، چیزی است که از لغت خالص به دست می آید بدون اینکه انسان گرفتار اصطلاحات متشرعه باشد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، چقدر اصطلاحات، مسلکها و مذهبها آمده اند و ذهن انسان را به اسارت برداشت های خویش در آورده اند که دیگر آن معانی خالص از قرآن کریم به ذهن نمی آید. لذا لازم است انسان به لغت خالص عرب آشنا باشد.

۳. توجه به تاریخ نزول آیات: تأثیر آن را در تفسیر قبلاً به تفصیل توضیح دادم و عرض کردم که محققان معارف قرآنی باید با نظر تحقیقاتی و استنباطی، به تاریخ نزول قرآن نظر کنند و در تفسیر نیز به تاریخ نزول قرآن و تأثیر آن توجه داشته باشند.

بیّنات: برای اعجاز قرآن و جوه فراوانی گفته شده است، جناب عالی اعجاز قرآن را در چه وجهی متبلور می دانید لطفاً جهت استفاده خوانندگان بیان فرمایید.

استاد: برای قرآن دو نوع اعجاز یاد آور شده اند:

۱. اعجاز به عنوان تحدی ۲. اعجاز بدون تحدی.

اعجاز به عنوان تحدی، نسبت به قومی است که پیامبر در میان آنان مبعوث شدند. این اعجاز می خواهد اثبات کند که قرآن از طرف خداوند است و بشر از آوردن آن عاجز است. این نوع اعجاز باید در اموری باشد که آن قوم در آن تبخر دارند و پیامبر کاری که سرآمد کار آنها باشد، انجام دهد. مثلاً قوم موسی در سحر ید طولا داشتند، عصای موسی ﷺ سحر را باطل کرد. قوم عیسی در طب شهرت داشتند، عیسی ﷺ با شفا دادن مریض و کور مادرزاد و حتی زنده کردن مردگان، کار آنها را لنگ کرد. قوم پیامبر اکرم در عربیت و ادبیات عرب، فوق العاده و در اوج بودند و آنچه را که پیامبر به

عنوان اعجاز و تحدی برای آنان آورد، ادبیات فوق تصور آنان بود. این ادبیات عالی در یک سوره، در ده سوره و در تمام قرآن تبلور دارد، پس اعجاز نوع اول در ادبیات عرب است.

اما قرآن دارای اعجاز دیگری نیز هست و در قرآن مطالب دیگری غیر از ادبیات وجود دارد که خداوند می فرماید: «فأتوا بكتاب من عند الله هو أهدى منها» (قصص/۲۸/۴۹) وقتی ثابت شد قرآن افترا نیست می گوید: شما هم اگر می توانید مطالب هدایت گری مانند قرآن بیاورید. اساساً شأن قرآن هدایت گری است، هدایت در عقاید، در اخلاق، در امور اجتماعی و گاهی هم در امور طبیعی (که دست بشر اخیراً به بعضی از آنها رسیده است).

این هدایت، اعجاز است اما نه به عنوان اعجاز تحدی، زیرا در تحدی خصم در مقابل ایستاده را از پا درآوردن است و آنجا فقط مال عربیت است ولو بعضی از اعظم مایلند آنجا را هم تعمیم بدهند لکن بنده گفته ام این مخصوص عربیت است. اما وجه اعجاز کلی قرآن همان هدایت قرآنی در همه زمانهاست.

بیانات: جناب عالی نقش روایات را در تفسیر قرآن کریم چگونه ارزیابی می کنید؟

استاد: ما قرآن را من عند الله می دانیم، یعنی انشاء، انشاء خدا، کلام، کلام خدا و مفاد آن از خداوند متعال است. پیامبر می فرماید: انی تارك فيکم الثقلین، من دو چیز میان شما می گذارم، یکی کتاب و دیگری اهل بیت من. یکی از معانی ثقل، شیء نفیس مصون است، شیء قیمتی محفوظ که در آن ناخالصی، عیب، خطا و اشتباه نباشد. این معنایی است که تاج العروس، لسان العرب و ازهری گفته اند. حال، در قرآن کریم داریم «لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه» (فصلت/۴۱/۴۲) یا «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» (حجر/۱۵/۹) بعد پیغمبر فرموده: ثقل دومی در کنار این هست که از این جدا نمی شود اگر یک مورد ثقل اصغر برخلاف حق واقع شد، باید آن از قرآن جدا گردد، در می یابیم که این ثقل دوم هم مصون است. یعنی دارای خطا، چه عمدی و چه سهوی نیست.

در اینجا با دقت می فهمیم، دست خدا در کار بوده که نفوس ثقل اصغر را خوب

رشد داده است و آن اشرف خدا بوده است. اتفاقاً سیزده چهارده روایت داریم، در بیان اینکه، پیامبر اکرم ﷺ مطالبی را که مردم تا روز قیامت به آن نیاز داشتند، بیان می فرمود و حضرت علی ﷺ می نوشت. این کتاب را امام باقر ﷺ در دوران خود، به برخی از عامه و به بعضی از خصوصی های خاصه، نشان داده اند که این املاء پیغمبر اکرم (ص) که جبرئیل آورده و خط علی ﷺ است. بنابراین اگر بخواهیم آیات قرآن را بفهمیم، به ثقل اصغر که بیانگر آنست نیاز داریم و الا این شش هزار و دویست و سی و شش آیه، اگر بخواهد تمام دنیا را الی یوم القیامه اداره کند، اگر شش برابر هم بشود، نمی شود زیرا حاجت مردم زیاد است لذا اینها را سپرده اند به اهل البیت؛ و به پیغمبر اکرم | اینگونه خطاب می شود: «انا انزلنا الی الكتاب بالحق لتحكم بین الناس بما اراک الله». (نساء/۴/۱۰۵) معلوم می شود، در قرآن هم یک ارائه ای از جانب خدا بوده و بعد آن ارائه را به حضرت علی ﷺ و بعد هم به فرزندان آن حضرت، به تعینی که از جانب خود خداوند بوده منتقل کرده است. از این رو است که نیاز شدید به ثقل اصغر در کنار قرآن احساس می شود.

بنده در بحث تفسیرم این توصیه را به عزیزان دارم که اولاً خود قرآن را مطالعه کنید و در ابتدا فقط به کتاب لغت و کتب مربوط به ترکیبات مراجعه کنید، بعد اگر سؤالی به ذهنتان رسید به روایات متقنی که از اهل بیت رسیده رجوع کنید. حالا که هردو را پهلوی هم گذاشتید چیزهایی خواهید فهمید و فکر پرورش می یابد. بعد سؤال کنید که آیا این عموم دارد؟ اطلاق دارد؟ از اینها که فراغت حاصل کردید، به آیات دیگر هم عرضه بدارید. بعد از اینها سراغ مفسرین بروید و به کتب آنها مراجعه کنید.

باید عرض کنم؛ متأسفانه افرادی که قرآن مطالعه می کنند، به آراء بیگانه و اجنبی زودتر مراجعه می کنند، از همان ابتداء می گویند ببینیم فلان کس که فکر منطقی، فلسفی و صنعتی داشته چه گفته است.

این اولین جایی است که ممکن است ما از مفاد اصلی آیات قرآن مقداری در استتار و پرده قرار گیریم. اول باید مفاد را به دست بیاوریم بعد دنبال مطالب دیگران برویم. لذا باید ثقل اصغر (روایات) در کنار ثقل اکبر (قرآن) قرار گیرد. بدون مراجعه به این، آترا هم نمی فهمیم. همین مطلبی که بنده عرض کردم، آقایان در احکام قبول دارند. دو رکعت بودن نماز یا چهار رکعت بودن نماز ظهر و عصر و عشاء در قرآن نیامده و حتماً

باید بیان (ثقل اصغر) باشد، خوب جاهای دیگر نیز همین گونه است.

حضرت از هشام ابن سالم سؤال می کند؛ خدا علی و حکیم است یعنی چه؟ در جواب می گوید: خداوند هم مثل ما و دیگران می داند، بعد خود حضرت می فرماید: «علم لا جهل معه»، «قدره لا عجز له» بلکه دیگران علم دارند ولی در علمشان جهل هم هست اما علم خالصی که جهل به همراه ندارد از آن خداست. این چه تفسیر جالب و قشنگی است. «علم لا جهل معه» یعنی شما سراغ هر که بروید حتی پیامبر، وقتی از او سؤال می شود شما می دانید قیامت چه موقع است؟ می فرماید: خیر.

اما از خدا پرسیم، می گوید: می دانم، اکاد اخفیه (طه/ ۲۰/ ۱۵) بر دیگران مخفی اش می کنیم. در آنجا هیچ سؤال بی جواب نمی ماند. این علم است، ذات علم است.

به همین جهت حضرت ابی عبدالله علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «انا الجاهل فی علمی فکیف لا اکون جهولاً فی جهلی» اینها معارف اسلام است. من در موقعی که عالم هستم جاهلم، یعنی ذات من عین علم نیست تو افاضه کردی. لذا خداوند به پیغمبر اکرم | می فرماید: «ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک» (اسراء/ ۱۷/ ۸۶) اگر بخواهیم از تو می گیریم «سنقرنک فلا تنسی الا ماشاء الله» (اعلی/ ۸۷/ ۶-۷) فراموش نمی کنی مگر اینکه من بخواهم، یعنی علم عین تو نیست. خوب این تفسیر را ما از کجا به دست آوردیم؟ این ظرایف معارف را نمی توانیم به دست بیاوریم مگر از بیان ائمه علیهم السلام.

امیدمندم که همه ما از این سرچشمه زلال و خروشان استفاده کنیم و قبل از هر چیز به روایات اهل بیت مراجعه کنیم، خدایش غرق نور کند مرحوم علامه طباطبائی استاد بزرگوار را که ایشان یک دور بحار الانوار را نگاه کردند بعد دست به قلم تفسیر بردند، تا نکاتی که در بیانات ائمه است، از خود قرآن دریاورند و از قرآن هم استفاده کردند.

بیانات: لطفاً برخی از لغزش هایی که برای مفسران و مترجمان در فهم آیات پیش آمده بیان فرماید.

استاد: البتّه باید عرض کنم که غیر از معصومین علیهم السلام همه لغزش دارند و غرض از بیان لغزش (خدای ناکرده) عیب جویی، سرزنش و سرکوفت زدن نباید باشد. غرض این است که برادروار و ناصحانه به کلمات یکدیگر نگاه کنیم و از زحمات دیگران تشکر کنیم

و اگر چیزی هم می بینیم برای فهم بهتر قرآن، آن را به پژوهشگران قرآنی اهدا کنیم.
از این رو برخی از آنچه به نظر این جانب، اشتباه است و بیان آن شاید نو و تازه باشد، یادآور می شوم.

۱. برخی حمد را به معنی سپاس می گیرند ولی به نظر ما چون حمد در برابر جمیل است چه اختیاری و چه غیر اختیاری، باید آن را ستایش معنا کرد زیرا در برابر جمیل غیر اختیاری سپاس معنی نمی دهد. توضیح اینکه: جمیل دو نوع است اینکه خدا رازق و خالق است، جمیل اختیاری است اما اینکه خدا شریک ندارد، زن و فرزند ندارد و خدا اول ندارد، اینها جزء صفات ذات سرمدی خداوند است. صفات ذات الهی عین خداوند است نه فعلی از خداوند که آن را بخواهد انجام دهد یا ندهد. و حمد در برابر هر دو نوع از صفات است «الحمد لله الاول بلا اول کان قبله» یا «الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل» (اسراء/۱۷/۱۱۱) که در اینجا حمد در برابر صفات جمیل خداوند است و گاهی هم حمد در برابر نعمت های اوست، بنابراین باید به معنای ستایش باشد زیرا سپاس در مقابل جمیل غیر اختیاری معنا ندارد.

۲. در سوره حمد کلمه «غیر المغضوب» وصف برای الذین است و از این رو «غیر» مجرور است. برخی متوجه نشدند و خیال کردند وصف برای صراط است و این صحیح نیست زیرا در این صورت باید «غیر» منصوب می بود نه مجرور، بنابراین معنای آیه این طور می شود: «راه نعمت گرفته گانی که آنان مغضوب نیستند و آنها گمراه نیستند» لذا سه نوع راه نداریم که عبارت باشد از راه نعمت گرفته گان، راه غضب شده گان و راه گمراهان بلکه یک راه است؛ و این اشتباه بر اثر دقت نکردن در قواعد نحوی عربی پیش آمده است چنانکه اشتباه قبلی، بر اثر عدم توجه و دقت در لغت پیش آمده است.

در تفسیر سوره حمد این جانب که به نظر پژوهشگران می رسد در تمام این موارد دقت شده و به اندازه ای که خداوند عنایت فرموده بسا مطالبی داشته باشد که جای دیگر نیست.

۳. در آیاتی از قبیل «وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (آل عمران/۳/۱۶۴) و «وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک» (قلم/۶۸/۵۱) هر چند که برخی از مترجمین توجه کرده اند ولیکن برخی «ان» را وصلیه و شرطیه می گیرند و آن را به «اگرچه» معنا می کنند با اینکه «ان» در

اینها مخففه از مثقله است به قرینه لام «در «لفی ضلال مبین» و

۴. در برخی تفاسیر مشهور دیده شده که لغت مال را، از میل مشتق دانسته اند با اینکه واضح است که مال از مَوک است و اجوف واوی است نه اجوف یابی، به دلیل جمع آن که اموال است زیرا یکی از راههای به دست آوردن ریشه های اشتقاقی کلمات، جمع آنهاست.

۵. در سوره شریفه «مسد»، جمله «حمالة الخطب» را، این طور معنا کرده اند که زن ابی لهب هیزم کش است. در این معنا ایراد بزرگی است زیرا طبق معنای فوق حمالة الخطب به عنوان خبر «امرأته» گرفته شده با اینکه منصوب است و نباید آن را به عنوان خبر معنا کرد. این عدول به نصب، برای این است که عامل مقدر است به عنوان مذمت و منظور این می شود که، این زنی که در مقابل پیامبر خدا ایستاده است و با او مبارزه می کند کسی است که هیمه کش است و این زن چگونه می تواند در مقابل پیامبر بایستد و استدلال کند و یا پیامبر را خراب کند.

روی این جهت، قرآن نمی خواهد نفس کار را مذمت کند که انسان به نظرش برسد که هیمه کشی چه عیبی دارد در حالی که خود آن هم کاری است و هرکاری محترم است و روی برداشت فوق مذمت قرآن متوجه اصل کار نمی شود، با اینکه روح و هدف قرآن کریم اینست که اینهایی که در مقابل پیامبر می ایستند دارای افکار کوتاه هستند و دور از فرهنگ و مطالب عالیة دین، آنها که کارشان هیچ ربطی با آنچه پیامبر آورده، ندارد چگونه می خواهند با پیامبر مبارزه کنند. پس قرآن می فرماید که در مقابل پیامبر زن ابولهب ایستاده، همان زنی که شغلش هیمه کشی است.

بیانات: اگر از حضرت عالی خواسته شود بر دو تفسیر شیعی و دو تفسیر سنی انگشت

بگذارید، به چه تفاسیری انگشت می گذارید؟

استاد: از میان تفاسیر خاصه، اول: تفسیر جامع الاطراف قدیم شیعه مجمع البیان است و فکر می کنم برخی مطالب خوب در آن هست که در جای دیگر نیامده است، البته این مربوط به قرن ششم است و در واقع تفسیر مجمع البیان هم عین تبیان شیخ طوسی است و مجمع آن را تنظیم کرده است، البته در تفسیر مجمع برخی روایات عامه

آمده است که در تفسیر تبیان نیامده است. و عدل آن، تفسیر ابوالفتوح رازی است که این دو تا را کنار هم باید قرار داد و یکی به حساب آورد و تفسیر ابوالفتوح، تفسیری است دقیق و در فارسی نویسی هم مقام بلندی دارد که در ترجمه قرآن از آن باید استفاده کرد.

دوم: در عصر حاضر تفسیر المیزان، تفسیر نیرومندی است که به نیازمندی های زمان پاسخ داده است. البته خود علامه می فرمودند که تفسیر قرآن کریم باید نوبه نو نوشته شود، زیرا خداوند مطالبی را گذاشته که مردم در بستر زمان باید از آن بهره مند گردند.

اما از میان تفاسیر عامه، اول: تفسیر طبری که تفسیری است دقیق و مؤلف آن بر ادبیات و روایات احاطه داشته و فقیه نیز بوده است.

دوم: تفسیر زمخشری که البته این تفسیر با تفسیر بیضاوی مانند مجمع با تبیان است، بیان بیضاوی روشن تر است و تفسیر زمخشری را تلخیص کرده، ولی تحقیقات مربوط به زمخشری است. تفسیر آلوسی را هم در متأخران اهل سنت از یاد نبریم.

بینات: خداوند به جناب عالی طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید، از اینکه وقت شریفتان را در اختیار ما گذاشتید کمال تشکر را داریم.

استاد: خداوند شما را مستدام بدارد و ان شاء الله بینات قوی تر باشد و به حمد الله دارد جای خود را باز می کند و مقالات ارجمندی در آن چاپ می شود و انسان می بیند که پژوهشگران قرآنی دارند در راه نشر معارف قرآن زحمت می کشند و در فهم حقایق آن دقت می کنند، خداوند همه را تأیید فرماید.

در ختام سخن به پژوهشگران عزیز عرضه می دارم: کار سنگینی به عهده شما است زیرا قبل از انقلاب به قرآن توجهی نبود. قرآن را برای مرده ها می خواندند و جهیزه عروسها و زمینه تبرکی برای آنها بود و الآن به فضل خداوند قرآن با شوق و رغبت خوانده می شود و مردم می خواهند حقایق آن را بفهمند و عمل کنند و از بیرون هم قرآن در مقابل تهاجم واقع شده است و ما باید برای دوعده خوراک تهیه کنیم یکی آنها که تشنه حقایق قرآن هستند و دوم آنانکه با تهاجمشان می خواهند افراد را دلسرد کنند، با اینها هم باید با بیان و استدلال و منطق برخورد داشته باشیم.